

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی)

## جلسه (۱)

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>۱</sup>

فی الحدیث فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام «عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرٌ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup>

بحثی که در این برنامه اعلام شده در ارتباط با ساعات مربوط به حقیر فرمودند این بحث مطرح بشود این است که از بیانات حضرت رضا علیه السلام در کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام بهره بگیریم و در ارتباط با بیانات شان مطالب اعتقادی در ارتباط با حضرت حق صحبت هایی داشته باشیم، پس عنوان بحث ما مشخص است، استفاده از این کتاب شریف در بحث توحید و معارف توحیدی، فلذا به نظر رسید که یک حدیث که بشود در این ده روزی که برنامه حقیر صحبت شد به فرض اینکه انشاء الله بتوانم خدمت برسم، از آن حدیث استفاده کنیم

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی علیه السلام من الأخبار فی التوحید ....

حدیث طولانی ای نباشد چه اینکه بیاناتی که در این بخش از کتاب هست بیاناتی است که گاهی حدود یک ورق هم حدیثی هست و گاهی کمتر ولی آن احادیث فرصت بسیاری لازم دارد، حداقل یک ماهی باید بحث شود تا آن یک ورق مشخص بشود چه فرمودند، لذا یک حدیث کوتاهی در نظر گرفته شده که به مناسبت این حدیث از قسمت های مختلف این کتاب شریف، شواهد مربوطه بیانات مربوطه صحبتش بشود، و آن حدیث، حدیث ۲۹ از صفحه ۱۲۲ با همین چاپ جدید عیون اخبار الرضا علیه السلام است، حدیثی که قرائت کردم.

### میزان شناخت حقائق

و قبل از ورود در بحث روش بحث مناسب است که اشاره ای شده باشد به طور کلی در ارتباط با شناخت معارف حقه و مطالبی که بایستی آن مطالب را بفهمیم از چه چیزی باید استفاده کنیم؟ میزان چیست؟ این حرف اولی است که با اشاره عبور می کنم، چه چیز است که میزان است برای این شناخت؟ این حقایق را که می خواهیم بشناسیم، وسیله شناخت چیست؟ وسیله شناخت تا آنجایی که بنده به نظر می رسیده و گاهی هم صحبتش شده و در بعضی از نوشته ها آمده، آنچه میزان است برای شناخت معارف و حقایق عقل است.

گاهی گفته می شود میزان حس است، آنچه انسان حس کند، محسوس انسان باشد آن حق است، آنچه محسوسش نباشد حق نیست، اشکالات متعددی بر این نظریه گفته شده، و مشخص است که حس اشتباهش بسیار است و نیاز دارد به یک میزان دیگری که مشخص بشود که مطلب چیست، گاهی گفته می شود که

میزان چشم است، شهود است، این هم به جای خودش همچنانکه حس به جای خودش کمال اهمیت را دارد که «من فقد حسا فقد فقد علما» کشف و شهود هم به جای خودش موقعیتی دارد ولی میزان خاصی که مورد توجه در همه جهات نیست و مشکلاتی دارد که باز در بحث معرفت شناسی این مسائل صحبتش شده، در نتیجه بررسی که بکنیم آنچه که می توانیم بگوئیم میزان است برای شناخت مان حقایق را عقل است، همینی که با او می فهمیم، قبول می کنیم رد می کنیم، اثبات می کنیم، می گوئیم صحیح است، می گوئیم ناصحیح است، این قوه میزه این نیروی تشخیص دهنده، همین عقل، حال این عقل چی هست باز بحث های مفصلی دارد ولی در مجموع هرچه بررسی کنیم آنچه از همه بهتر به نظر می رسد که به او برسیم این است که بگوئیم میزان عقل ماست، همین فکر ماست، همین قدرت تشخیص قبیح و حسن ماست، همین میزان است، پس میزان عقل است، پس حرکت صحیح برای شناخت حقایق و معارف و هر چیزی می توان گفت عقل انسان است همین که عموم افراد دارند البته شدت و ضعف در افراد هست مشخص است ولی عموم افراد دارای این فهم هستند، این حرکت عقلانی حرکت صحیح است، در سطح اشاره دارم عرض می کنم، با این عقل مان می فهمیم که این جهان را آفریدگار دانا و توانایی است، این عقل ما وقتی بررسی می کند موجودات را در ارتباط با خودش، انسان، در ارتباط با بقیه موجودات وقتی بررسی می کند با این عقلی که میزان است، وقتی به این کائنات توجه می کند، نظم و نظام و حکمت و هدف داری و این مسائلی که کاملا

مشخص است در کائنات نشان دهنده این است که پشت این جریان ها و همراه با این جریان ها علم و آگاهی در کار است، قدرت و توانایی در کار است، با این حرکت عقلانی می رسیم به اینکه آفریدگاری است خدایی هست، و بعد که به این مطلب رسیدیم می بینیم که بعضی مدعی شدند که ما با این خدایی که خودت قبول داری با عقلت قبول داری، با این فهمت پذیرفتی که آفریدگاری است، تا مقداری هم در ارتباط با او چیزی می فهمی، همین که می فهمی داناست، می فهمی تواناست، بعضی از صفاتش را می فهمی در ارتباط با او، بعضی آمدند ادعا کردند ما از طرف این خدایی که تو می فهمی آمدیم، پیامبریم، رسولیم از ناحیه او که آنچه عقل تو خودش به خوبی می فهمد از ناحیه او آمدیم که تأیید کنیم، چیزهایی هم که نمی فهمی نسبت به عوالم قبل از این عالم، نسبت به عوالم بعد از این عالم نسبت به بسیاری از مسائل در این عالم که نمی فهمیم، آنها را ما به تو بگوئیم از طرف آن خدا مدعی رسالت شدند این عقل ما می گوید هر که ادعای رسالت کرد نباید قبول کنیم، بسیاری ممکن است این ادعا را بکنند به دروغ، این ادعا را داشته باشند و مدعی کاذب باشند، اگر دلیل مثبتی برای این ارتباط باشد بپذیر و الا که خیر، پس حکم عقل در ارتباط با ادعای چنین کسی بررسی می کنیم از نظر عقلی که ببینیم ادعا درست است یا خیر، اگر دلیل مثبتی داشت که به عقل مان به خوبی یافتیم و فهمیدیم که این در ارتباط با همان خدایی است که عقل خودمان فهمیده این اثبات شد آنوقت است که حرف هایی که می گویند که این حرفها را گفته می شود وحی است، بیاناتی است که از خدا گرفته

است، با توجه به اینکه این بیانات سندش معتبر باشد، دلالتش هم روشن باشد عقل مان می گوید حتما از این بیانات استفاده کن، تعقل کن در این بیانات، ما را به اینجا می رساند عقل مان که از این بیانات وحیی استفاده کن، آنوقت به اینجا که رسیدیم اگر چنانچه بیاناتی است که استنادش روشن نیست خیر، آنها نمی تواند دلیل باشد برای ما که خدا فرموده، اگر چنانچه استنادش روشن است دلالتش روشن نیست باز نمی توانیم از آن چیزی بفهمیم، مثلا ﴿کهیصص﴾ ﴿حم﴾ ﴿عسق﴾ بعد از اثبات رسالت پیغمبر آخر الزمان، پیامبر گرامی مان اگر به اینجا رسیدیم که ایشان پیامبر است آنوقت چیزهایی که مبهم است چیزی نمی فهمیم، اگر سند روشن نیست باز برای ما سودی نخواهد داشت، با اعتبار سند و روشنی دلالت همان عقلی که شد میزان و از آن غفلت نداشته باشیم که میزان شد عقل، آنچه که به او پایبندیم و او را برای درستی و نادرستی وسیله اصلی قرار دادیم عقل است، ببینیم که در ارتباط با آنچه که این وحی با این توضیحی که دادم، داده است چی گفت؟ اگر چنانچه زد عقل باشد خواهیم گفت وحیی که در ارتباط با خداست زد این عقل نمی تواند باشد و نیست هرگز، چون وحی قرار بود از طرف خدا باشد تضادی با عقل ندارد، اگر روشن است و عقل ما می فهمد که می فهمد، اما اگر چنانچه مطلبی است که این مطلب اختلافی است، در این مطلب گفت و گو است در این صورت که مطلب اختلافی است، وحی هم مشخصا با اعتبار سند و روشنی دلالت مطلبی را گفته آنجا عقل می گوید که از این حرفی که وحی گفته غفلت نکنیم، چون این ارتباط دارد با علم محیط، با

علم بی خطا، بنابر این از این غفلت نداشته باشیم، و در صورت اختلاف اگر چنانچه واقعا این تعقل روشن شد که خوب اگر نه آنچه که وحی گفته مقدم است، به اینجا می‌رسیم که از وحی استفاده کنیم، و هرگز در وحی هم سخن ضد عقل وجود ندارد، من در این مورد گاهی این شوخی جدی را گفتم که اگر کسی در اصول مهمه و حیانی که داریم مطلبی بیاورد که ضد عقل باشد ما آنچه که داریم که یک خانه است سندش مال او، این است که ضد عقل هم وجود ندارد در وحی، بالنتیجه از وحی استفاده می‌کنیم، حال در ارتباط با استفاده از وحی گفته می‌شود که روش صحیح برای کشف معارف و عقائد تعقل در وحی است، یعنی از عقل مان استفاده کنیم، پس عقل هیچگاه کنار زده نمی‌شود، با عقل به وحی رسیدیم، ما نمی‌توانیم عقل را کنار بگذاریم منتهی با این توضیحاتی که عرض شد، آنجا که روشن است روشن، آنجا که روشن نیست و اختلافی است معلوم می‌شود عقل چیز روشنی را نمی‌فهمد آنجا اگر وحی مطلب روشنی داشت مقدم هست بر گفته دیگران به اضافه اینکه معمولا آنچه در وحی روشن گفته شده با استدلال هم در خود وحی مطرح است، و این نکته ای است که در وحی به طور اکثر فراوان فراوان مطلبی را که می‌فرمایند سریع با یک جمله اشاره به استدلالش هم می‌کنند، لم یلد است لانه کذا، لم یولد است لانه کذا، بالنتیجه تعقل در وحی بیان شد با توجه به این جهت بسیار بجاست که ما از وحی غفلت نکنیم، و حتی قبل از اینکه از حرف دیگران استفاده کنیم چه استفاده هم می‌کنیم، بررسی هم می‌کنیم حرف خوبی بود می‌گیریم به اضافه اینکه این

کار را می‌کنیم، ولی اساساً وحی را اصالت خاصی به آن می‌دهیم بخاطر اینکه فهمیدیم در ارتباط با ذات مقدس حضرت حق است و تعقل کنیم در وحی. باتوجه به این جهت آنوقت بجاست هرچه بهتر از آنچه که رسیده به عنوان وحی، خود قرآن کریم در درجه اول و بعد بیانات پیغمبر اکرم بعد هم بیانات ائمه معصومین علیهم‌السلام که اینها دیگر بر اساس آنچه قبول کردیم به عقل مان، با توجه به اینکه اینها را پذیرفتیم هرچه بهتر و بیشتر در اینها تعقل کنیم و از اینها مطلب بگیریم، با این اساس و این روش آنوقت صحبت این شده که از عیون اخبار الرضا علیهم‌السلام استفاده کرده باشیم، و این حدیثی که خواندم انشاءالله این حدیث را مورد صحبت قرار می‌دهیم، حال حدیث را ترجمه ای می‌کنم و یک مختصری در ارتباط با این حدیث به اندازه ای که وقت هست صحبت می‌شود تا انشاءالله قسمت به قسمت مطالب بعدی که بر این اساس مترتب می‌شود روزهای آینده به فضل الهی صحبت کرده باشیم.

### شرح حدیث ۲۹ از عیون اخبار الرضا علیهم‌السلام

حدیث این شد که جناب فتح بن یزید جرجانی می‌گوید از حضرت رضا علیهم‌السلام سؤال کردم «عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ» سؤال کردم که آن درجه پائین معرفت چیست، آن حدی که لازم است آن حدی که همه باید بدانند، «عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ» اقرار به یکتایی پروردگار «وَلَا شَيْبَةَ لَهُ» اقرار به اینکه شبیهی برای خدا نیست، نظیری برای خدا نیست، این جمله اول.



## مبانی مختلف در نسبت خالق با مخلوق

حال در ارتباط با همین جمله اول، اقرار به یکتایی و یگانگی خدا و اینکه شبیه و نظیری ندارد، این اولین مسئله ای است که در معرفت پروردگار بایستی بدانید، در ارتباط با این مسئله که خداوند یگانه است شبیه برای او نیست، نظیر برای او نیست، در ارتباط با این مسئله مبانی متعددی است، مطالب مختلفی است، در حقیقت بحث به این بر می گردد که خداوند متعال شبیه و نظیر ندارد، نسبت خلق با خالق، نسبت خالق با خلق چیست؟ آیا خالق شبیه خلق هست یا نه؟ خلق شبیه خالق هست یا نه؟ نظیر او هست یا نه؟ در ارتباط با این مسئله سه تا مبناست و سه تا حرف است، دو حرفش از مشاهیر بشر است تا آنجا که من دسته بندی کردم و به نظر رسیده، یک حرف مستفاد از وحی است، آن مطلبی که مستفاد از وحی است این است که ذات مقدس حضرت حق با کائنات یعنی با ماسوی الله، عوالم نوری، غیر نوری همه موجودات، ماسوی الله، هیچ نوع شباهتی ندارد، هیچ نوع اشتراکی ندارد، هیچ نوع سنخیتی ندارد، بلکه بینونت است بین حضرت حق از نظر حقیقت با ماسوای خودش، این یک حرف، که گفته می شود اوست که غنی مطلق است ماسوای او فقیر مطلق اند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۳</sup> و او که غنی مطلق است با آن چیزی که فقیر مطلق است طبیعی است که هیچ نوع سنخیتی ندارد، این غنی مطلق، موجد، خدا ایجاد کنند است، بقیه کائنات فقیر مطلق، موجد، بالنتیجه این موجد و دیگران موجد

۳- سوره فاطر: آیه ۱۵.

بین شان هیچ نسبتی نیست چون این موجد غنی علی الاطلاق و آن موجدها هم فقیر علی الاطلاق هستند و بالتیجه هیچ تناسبی و سنخیتی بین شان نیست، مسئله، مسئله ایجاد است خلق است، جعل است، درست کردن است، چیزی نبوده او درست کرده است و ایجاد کرده است هست، یک مسئله ایجاد، این یک مسئله که مدعی این است که از وحی این استفاده می شود دلیل نیاوردیم.

حرف دیگر این است که خیر یک حقیقت در عالم هست و آن حقیقت وجود، حقیقت هستی و این حقیقت است که به اشکال مختلف در آید و تطورات گوناگون دارد، تشنات گوناگون دارد با تعبیر های مختلف، جلوه های مختلف دارد، ظهورات مختلف دارد، اما یک چیز است، یک حقیقت در عالم تحقق بیش نیست و آن یک حقیقت است که متطور است به اطوار مختلفه، متشبان است به شئون مختلفه و متظاهر است به ظهورات گوناگون یک چیز است و تطوراتش، آنوقت مثال زده می شود به مثل موج و دریا، دریا موج پیدا می کند، شکن شکن در ارتباط با آب دریا بوجود می آید، امواج مختلف برای دریا بوجود می آید، دریا و امواج دریا، دریا و امواج دریا در حقیقت یک چیز است همان دریاست، این دریاست که به شکل شکنی در می آید موجی در می آید امواجی در می آید لذا به یک تعبیر گفته می شود دریاست بخشی امواج است، گاهی گفته می شود دریا موج است موج دریاست، گاهی گفته می شود موج دریا نیست، دریا موج نیست، با تعبیرات و لحاظ ها و اعتبارات مختلفی و الا یک حقیقت بیشتر نیست

و آن حقیقت، حقیقتی است که متطور می شود، متعین می شود به تعینات و تطورات مختلف، این هم یک نظر.

نظر سوم اینکه یک حقیقت است ولی این یک حقیقت مراتب مختلف دارد، درجات مختلف دارد، متکثر است از حیث درجه، در نظر دومی که گفتم اصلاً درجاتی در کار نیست یک چیز است و تطورات خودش، این نظر خیر یک چیز است ولی دارای درجات مختلف است، که گفته می شود وجود تشکیکی است یک حقیقت است و در آن حقیقت تشکیک است که این نظر اول مرحوم آخوند ملاصدرا است و در اسفار مطرح می کنند ولی کم کم از این نظر عدول می کنند می رسند به نظر دومی که گفتم و آن نظر را قبول می کنند که بعد صحبتش خواهد شد.

پس سه تا مسئله شد، در ارتباط با اینکه نسبت خدا و خلق چیست؟ سه مسئله شد، یک نسبت خدا و خلق تباین است، «کنهه تفریق بینه و بین خلقه» و نظر دومی که گفتیم این است که در حقیقت عینیت است، یک حقیقت است و تطورات خود او، و نظر سوم هم این است که یک حقیقت است و مراتب تشکیکی دارد، صرفاً امروز من مدعی را گفتم و دلیل هیچ کدام را نگفتم، یک عبارت در این بحث به عرض تان می رسد که معلوم بشود این نسبت هایی که دادیم درست است تا بعد وارد این بحث شویم.

در ارتباط با وحی که وحی می گوید شبیهی ندارد و تباین است، یکی همین عبارتی که همین جا خواندیم «الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ»

هیچ شبیهی ندارد، نظیری ندارد، اطلاق دارد یعنی هیچ نوع شرکتی هیچ نوع اشتراکی، هیچ نوع شباهتی هیچ نوع سنخیتی در کار نیست تا آنجا که حتی در اطلاق شیء هم که در احادیث هست گفته می شود شیء سریع گفته می شود لاکالاشیاء، شیء بخلاف الاشیاء، شیء لیس کمثله شیء، که همین جا هم در تمه حدیث آمده «وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» آنوقت در این مورد روایات فراوان آمده، به عنوان اصل نسبت دارم می گویم استدلالی در کار نیست، مدعایی که می گوئیم از وحی استفاده می شود این است، در این عیون اخبار الرضا علیه السلام در حدیث ۲۸ صفحه ۱۲۰ «قَالَ الرَّجُلُ فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ»<sup>۴</sup> در حدیث دارد زندقی آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام مسائلی صحبت شد و حضرت مطالبی فرمودند آنوقت این شخص از حضرت این سؤال را کرد، گفت بنابر اینکه شما گفتید این خدا و این ذات مقدسی که معتقد به او هستیم این دیده نمی شود و شنیده نمی شود و محسوس نمی شود پس بگوئیم نیست، چون هرچه محسوس نشود نیست، «فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ» وقتی حس نمی شود پس نیست، نقل می شود یک آقایی در یک ماه رمضان بحث می کردند در صفات سلبی خدا، خدا جسم نیست، خدا دیده نمی شود خدا شنیده نمی شود، خدا چشیده نمی شود، خدا بوئیده نمی شود، خدا محسوس نمی شود و صفات سلبی، یک ماه رمضان صفات سلبی را گفتند، یک کسی هم

---

۴- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ ص ۱۳۱ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی علیه السلام من الأخبار فی التوحید.....

خیلی مستمع جدی و پابرجایی بود، این جناب گوینده می گفت اگر کسی نبود در این جلسه الا این جناب که مرتب آمده و گوش داده ما را کفایت می کند، این شب آخری که جلسه تمام شده بود گفته بود آقا شما همه اش گفتید نیست، نیست، صورت نیست، دیده نمی شود، شنیده نمی شود و ... یکدفعه بگوئید نیست دیگر، حالا این جناب هم از حرف های حضرت می گوید آقا نیست دیگر، «فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ» حضرت فرمودند اتفاقاً چون تو حس نمی کنی می گوئی نیست، ما چون حس نمی کنیم می گوئیم فوق حس است، فوق آن است که حس بشود، «فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ» در استدلال نیستم دارم مدعی را می گویم، مدعایی که از احادیث استفاده می شود این است «وَيْلَكَ لَمَّا عَجَزْتَ حَوَاسَّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رَبُّوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ إِذَا عَجَزْتَ حَوَاسَّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبَّنَا وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ» این را می گوئیم که در احادیث این است که خداوند متعال شی ای است حتی شیء هم که گفته می شود سریع گفته می شود شیء بخلاف الاشياء، یعنی هیچ شباهتی در کار نیست، این حدیث ۲۸ بود که اول یادداشت کردم، بعد دیدم احادیث زیاد است.

حدیث ۱ صفحه ۱۰۵ «عَنْ يَاسِرِ الْخُدَّامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا ع يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ»<sup>۵</sup> بخلقه مطلق است دیگر ماسوای خدا خلق خداست، «فَهُوَ مُشْرِكٌ».

۵- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۱۴ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی عليه السلام من الأخبار فی التوحید .....

باز حدیث چهارم صفحه ۱۰۷ از همین کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، اینجا هم حدیث از حضرت رضا علیه السلام است تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند که خداوند فرموده است «مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي»<sup>۶</sup>.

حدیث پنجم در همین کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام در همین صفحه ای که خواندم، «وَإِنِّي بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ» بعد هم دارد «فَتَعَالَيْتَ رَبِّي عَمَّا بِهِ الْمُشَبَّهُونَ نَعْتُوكَ»<sup>۷</sup>.

در همین عیون اخبار الرضا علیه السلام حدیث ۹ صفحه ۱۰۹ «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۸</sup>. در همین کتاب شریف حدیث ۱۰ صفحه ۱۰۹ «تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَ الْمُشَبَّهُونَ عُلوًّا كَبِيرًا»<sup>۹</sup> به طور کلی نفی تشبیه اطلاق دارد، هیچ نوع تشبیهی در کار نیست.

در همین کتاب شریف حدیث ۱۵ صفحه ۱۱۱ «مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحَدَثَ فِي الصِّفَاتِ»<sup>۱۰</sup> ذات مقدس مباین است بینونت دارد، باز در احادیث دیگر دارد نه بینونت مکانی، یعنی ما اینجا هستیم خدا آن طرف استفا ما اینجا هستیم خدا با

---

۶- عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱/ص ۱۱۶ باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد .....

۷- عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱/ص ۱۱۷ باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد .....

۸- عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱/ص ۱۱۹ باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد .....

۹- همان.

۱۰- عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱/ص ۱۲۱ باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد .....

ما فاصله دارد، نه بینونت مکانی، بینونت وصفی بینونت حقیقی، یعنی در توصیف ذات مقدس حضرت حق غیر از بقیه موجودات است، «مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحَدَتْ فِي الصِّفَاتِ» و باز در همین حدیثی که خواندم «وَلَا كَالْأَشْيَاءِ فَتَقَعُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ» به مانند اشیاء نیست تا صفات اشیاء بر او اطلاق بشود.

و حدیث ۲۳ صفحه ۱۱۷ خودتان مراجعه کنید چون فراوان است و همچنین حدیث ۲۸ صفحه ۱۲، این حدیث را می خوانم چون مناسبت دارد حدیث ۳۰ صفحه ۱۲۲ «سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ كُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ قُلْتُ كَيْفَ يَقْرَؤُهَا قَالَ كَمَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ» بعد فرمودند «وَزَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»<sup>۱۱</sup> سه مرتبه، و احادیث فراوان است من اینجا حدود ۱۶ حدیث یادداشت کردم.

باز در همین کتاب شریف هست حدیث ۵۱ صفحه ۱۳۰ «خَلَقَ اللَّهُ الْخُلُقَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ مَبَايِنَةً إِيَّاهُمْ وَ مُفَارَقَةً أَيْنِيَّتَهُمْ» تا اینکه می فرماید «وَكُنْهَةٌ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ»<sup>۱۲</sup>.

باز در حدیث دیگری که هست صفحه ۱۳۷ «فَكُلُّ مَا فِي الْخُلُقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ» هرچه در خلق هست در خالق نیست، یعنی هیچ نوع شباهتی در کار نیست، «فَكُلُّ مَا فِي الْخُلُقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ» و بالتیجه از این احادیث و هرچه بیشتر مراجعه کنید به خوبی استفاده می شود که مدعایی که در وحی هست

---

۱۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علی بن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ من الأخبار فی التوحید .....

۱۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۵۱ خطبة الرضا ع فی التوحید .....

بینونت است، که بعد کم کم باید برسیم به اینجا این بیان مدعاست و اما مدعایی که در فلسفه و عرفان هست یک عبارت کوتاه از ممد الهمم برایتان می خوانم کفایت می کند که این مطلب را بخوبی در این قسمت بیان کردند که فلسفه چه می گوید و عرفان چه می گوید همین که گفتم، صفحه ۱۵۶ کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، «وحدت وجود از نظر عارف و حکیم، وحدت وجودی که حکمای قائلین به اصالت وجود مشکک صاحب مراتب می گویند، غیر از وحدت وجودی است که عرفای شاخین می گویند، اگر چه هر دو فریق وجود را حقیقت واحده می دانند، ولی عرفا حقیقت واحده شخصیه می دانند که اختلاف در ظهورات اوست که از آن تعبیر به مراتب می کنند، نه در حقیقت اصل وجود که مراتب این حقیقت واحده به اعتبار شدت و ضعف آن مختلف باشد»<sup>۱۳</sup> مثل دریا و موجی که گفتم و مثال دیگری که می زنند مثل موم می گویند، موم را به شکل های مختلف در بیاور به شکل شیر به شکل انسان به شکل درخت اینجا یک جا می گویند شیر است یک جا م یگویند درخت است یک جا می گویند انسان است ولی همه می دانند جز موم چیزی نیست، یک حقیقت است که به شکل های مختلف در می آید، «که مراتب این حقیقت واحده به اعتبار شدت و ضعف آن مختلف باشد» که این تشکیکی است نه این مثال مومی که گفتم، مثال موم برای وحدت اطلاقی است «که از آن تعبیر به تشکیک و مشکک می شود. مثلا کثراتی که ملحوظ می شود به مبنای عرفان جز لحاظات و اعتبارات چیز دیگری نیست.

---

۱۳- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم: ص ۱۵۶ وحدت وجود از نظر عارف و حکیم ....



همان يك وجود حقيقت واحده شخصيه را به ظهورات عدیده می‌نگریم و روی جهاتی که همان لحاظات و اعتبارات است، بر آنها اسماء نهادیم. «و کمال توحیده الإخلاص له و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه» چون از جنبش دریا امواج گوناگون پدید آمده، ما نامهای فراوان بر آنها نهاده‌ایم. با اینکه جز شکن آب چیز دیگری نیستند و از آن شکن این تعیینها پیش آمد. کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و هیچ موجی با موج دیگر در حقيقت واحده شخصيه آب بودن تفاوت ندارد و ما به لحاظات و اعتبارات اسماء مختلف بر آنها نهادیم.

مشو أحوال مسمی جز یکی نیست / اگر چه ما بسی اسماء نهادیم «

این در عرفان اینگونه است «اما در نزد حکیم قائل به اصالت وجود ذو مراتب مشکک هر مرتبه وجودی از مرتبه دیگر به شدت و ضعف و کمال و نقص تفاوت دارد، اگر چه يك حقيقت واحده است.» پس این دو مبنای دیگری که گفتم در این عبارت خیلی واضح بیان شده، در عرفان یک حقيقت است و تطورات او ولی در حکمت متعالیه مرحوم آخوند ملاصدرا ابتدا این است که یک حقيقت است و درجات او، درجات متکثره او، ولی در نهایت ایشان می‌گویند خدا ما را هدایت کرد و رسیدیم به این که خیر همان یک حقيقت است و تطورات خود این حقيقت، پس این سه تا مدعی بود که من صرف مدعی را به عرض تان رساندم تا یک یک را انشاءالله بحث تفصیلی اش را انجام دهیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ